

پژوهش‌های فلسفی و معانی

سال مباحث علوم انسانی

فلسفه

● انسانیت غایت سرشت انسانی
/ یوهان گوتفرد فون هر در / عزت‌الله فولادوند

نهایت سرشت افسانی *

معرفی: هر در (۱۸۰۳-۱۷۴۴) منتقد و مستکلم و فیلسوف آلمانی، یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های فرهنگی و فلسفی آن سرزمین در واپسین دهه‌های شدهٔ هجدهم در عصر پرافتخار روشنگری بود. با کانت و گوته دوستی و معاشرت داشت و در بنیان‌گذاری نهضت رمانتیسم تأثیر عمیق گذاشت. کارهایش در نقد ادبی و زبان‌شناسی و الاهیات و به ویژه فلسفهٔ تاریخ و فرهنگ راهگشای عمده‌ترین افکار در دهه‌های بعد بود. نفوذ او در متفکرانی مانند گوته و اشگل و هومبولت در زیبایی‌شناسی، در هگل در فلسفهٔ تاریخ، در دیلتای در معرفت‌شناسی، و در ناسیونالیست‌های اسلاو در اندیشهٔ سیاسی، مسیری جدید در آن زمینه‌ها گشود و در جهان‌بینی آدمیان در دو سدهٔ بعد (تا امروز) اثر تعیین‌کننده برجای گذارد. اما شاخه‌ای از دانش که شاید بیش از همه تحت تأثیر هر در قرار گرفت فلسفهٔ تاریخ بود. مهمترین نوشتهٔ او در این زمینه کتابی است به نام اندیشه‌هایی در باب فلسفهٔ تاریخ نوع انسان که در فاصلهٔ ۱۷۸۴ تا ۱۷۹۱، یعنی درست مقارن با انقلاب کبیر فرانسه، انتشار یافت، و مقالهٔ ما ترجمهٔ بخش کوچکی از آن است. در این

* این مقاله، ترجمهٔ بخشی است از کتاب زیر:

Johann Gottfried von Herder, *Reflections on the Philosophy of the History of Mankind* (Chicago & London: The University of Chicago Press, 1968), pp. 79-87.

کتاب، هر دو می‌خواهد نشان دهد که طبیعت و تاریخ از نظام یکسانی از قوانین تبعیت می‌کنند. همان قوانینی که از آغاز پیدایش زمین تا ظهور انسان پیوسته در تلاش استقرار توازن و آشتی و رفع تضادها در طبیعت بوده‌اند، در جامعه نیز به نام «قانون انسانیت» عمل کرده‌اند. البته آدمی ممکن است به علت نارسایی عقل و عدم رعایت تناسب، از آزادی خویش به زیان طبیعت سوءاستفاده کرده باشد، ولی باید مطمئن بود که در درازمدت یا رشد بینش و خیراندیشی بیشتر سرانجام حقیقت را باز خواهد شناخت و بر طبق آن عمل خواهد کرد، و از طریق برخورد و تعارض فرهنگها به هماهنگی و تعادلی خواهد رسید که جمیع جهانیان را در بر خواهد گرفت.

ع. ف

پس هر چیزی در تاریخ گذراست: بر سر در معبد تاریخ تنها دو کلمه نوشته‌اند: ناپایداری و زوال. ما بر سر خاکستر نیاکانمان پای می‌گذاریم، و از روی ویرانه‌های مدفون نهادهای بشری و پادشاهیها گام برمی‌داریم. مصر و ایران و یونان و روم همه سایه‌وار لمحهای از پیش چشم ما می‌گذرند و ناپدید می‌شوند. شیخ‌وار از گور برمی‌خیزند و در پهنه تاریخ لحظه‌ای رخ می‌نمایند. هنگامی که عمر پیکره‌ای سیاسی از روزگار بختگی اش درمی‌گذرد، کیست که انحلال و انقراض آرام آن را آرزو نکند؟ کیست که وحشه بر اندامش نیفتد هنگامی که در دایره قدرتها فعال ناگهان پایش به سنگ گور نهادهای کهنه‌ای می‌آید که روشنی را از زندگان می‌ربایند و خانه را بر آنها تنگ می‌کنند؟ و پس از اینکه نسل کنونی این استخوانهای پوسیده را از سر راه برداشت و به دور افکند، شگفتا که باز چه زود نهادهایش ظاهری همانند آن دیگری پیدا می‌کنند و همچون آن با خاک یکسان می‌شوند.

«علت گذردگی همه چیزهای خاکی در ذاتشان نهفته است، در جایگاهی که در آن منزل دارند، و در قوانین همه‌گیری که سرشت ما تابع آنهاست. تن آدمی پوسته‌ای شکننده و پیوسته در کار نوسازی است، تا سرانجام روزی فرا رسد که دیگر از نو ساختن خویش ناتوان بماند. اما روح ما تنها هنگامی بر عرصه زمین به کار است که در تن و دست در دست تن باشد. می‌پذاریم مستقلیم، حال آنکه به سراسر طبیعت وابسته‌ایم، و گرفتار در زنجیره امور دائماً در نوسان، باید قوانین جابجاییهای آن را گردن نهیم که حاصلشان چیزی نیست مگر چشم به جهان گشودن و هستی یافتن و مردن. آدمیزادگان را رشته‌ای باریک به یکدیگر می‌پیوندد که هر دم می‌گسلد و باز از نو گره می‌خورد. فرزانه‌ای که گذشت زمان او را فرزانی بخشیده است، در گور فرو می‌رود، تا پسینانش باز مانند کودکان راه وی را از سر گیرند و شاید دیوانه‌وار ساخته پدر را ویران کنند و مرده ریگی از رنج بیهوده برای پسر باقی گذارند تا او نیز عمر بر سر آن گذارد. بدین‌گونه، سالها از

پس یکدیگر می‌آیند، و نسلها و امپراتوریه‌ها به یکدیگر اتصال می‌یابند. خورشید فرو می‌نشیند تا شب برآید و سپس آدمیان از بر دمیدن بامدادی نو شادی از سر گیرند.

«حال اگر در این میان ذره‌ای پیشرفت به چشم می‌خورد، باز چیزی بود؛ اما در کجا در تاریخ باید آن را یافت؟ همه جا در تاریخ ویرانی می‌بینیم، بی‌آنکه مشاهده کنیم آنچه از نو سر برمی‌آورد بهتر است از آنچه نابود شد. ملتها شکوفان می‌شوند و بعد به راه انحطاط و زوال می‌روند، اما در ملتی پژمرده نه تنها گل‌های زیباتر، بلکه هیچ نوگلی هرگز نمی‌شکفت. پرورش همچنان به راه است، ولی با پیشرفت، کاملتر نمی‌شود: در جاهای نو، توانمندیهای نو پرورش می‌یابند؛ در جاهای کهن، کهنسالان می‌روند و دیگر باز نمی‌آیند. آیا رومیان خردمندتر یا خوشتر از یونانیان بودند؟ و آیا ما از هر یک از آنها خردمندتر و خوشتریم؟

«سرشت آدمی همواره همان که بوده است، می‌ماند: در ده هزارمین سال عمر جهان او باز، شور و سودا در سر، دیده به گیتی می‌گشاید، چنانکه در دو هزارمین سال، شوریده و سودا زده به دنیا آمد، و همان مسیر نادانیه‌ها و ابله‌ی‌ها را پیمود تا به حکمتی دیرنگام و ناقص و بی‌حاصل رسید. ما در گمخانه‌ای سرگردانیم که عمر ما در آن یک وجب بیش نیست، و بنابراین، تفاوتی نمی‌کند که آیا در این راه پیچاپیچ درون شد یا برون شدی باشد.

«چه تقدیر اندوهباری برای بشر! که با تمام مشقتها به چرخ ایکسیون^۱ و سنگ سی سوفوس^۲ زنجیر شده و محکوم به سرنوشت تانتالوس^۳ است. باید اراده‌ی خویش را به کار اندازیم، و باید بمیریم پیش از آنکه شاهد رسیدن میوه‌ی تلاشهایمان باشیم، یا حتی به یک نتیجه از کوششهای آدمی در سراسر تاریخ آگاه شویم. اگر قومی تنها بماند، منش و شخصیتش زیر

۱. Ixion. در اساطیر یونان، کسی که پدرزن خود را کشت، و زئوس خدای خدایان او را به کیفر آن جنایت به چرخ آتشین بست تا الی‌الابد در هوا، یا به روایتی دیگر در جهان مردگان، بچرخد و هرگز خلاص نیابد. (مترجم)

۲. Sisyphus. در اساطیر یونان، شاه کورینت که مرگ را فریفت و به زنجیر کشد، و به این جرم محکوم شد که تا ابد سنگی بزرگ را در جهان مردگان به زور و زحمت به بالای تپه‌ای بغلتاند، و سپس سنگ همینکه به قله تپه رسید، به زیر بغلتد و او کار بی‌حاصل خود را باز از سر گیرد. سرنوشت او نماد رنج بیهوده و بی‌اجر آدمی است. (مترجم)

۳. Tantalus. از شخصیت‌های افسانه‌ای یونان باستان و پسر زئوس که چون اسرار ایزدی را نزد آدمیان فاش کرده بود (روایت‌های دیگری نیز از بزهکاری او هست)، خدایان او را محکوم کردند تا ابد در جهان مردگان تاگردن در آب بایستد، ولی همینکه هنگام تشنگی خواست از آن بنوشد، آب پس رود و او تشنه بماند. (مترجم)

سرپنجه روزگار به تدریج خواهد فرسود؛ اگر با دیگران تصادم کند، در بوته‌ای سرنگون می‌شود که نشانه‌هایش را محو خواهد کرد. بدین‌گونه، ما از یخ کاخ می‌سازیم و بر امواج دریا خط می‌نویسیم؛ اما موجها می‌خزند و می‌روند، و یخها آب می‌شوند، و دیگر نه اثری از کاخهای ما بر جای می‌ماند و نه از اندیشه‌های ما.

پس مقصود از کار روزانه بی‌برکتی که خداوند آدمی را بدان محکوم ساخته، چیست؟ حاصل این باری که همه کس تا لب گور زیر سنگینی توافرسای آن خون دل می‌خورد چیست، وقتی هیچ‌کس از او نمی‌پرسد که آیا می‌خواهد آن را بر دوش بکشد، آیا می‌خواهد در این منطقه و در این دوره و در این حلقه به دنیا بیاید؟ بیشتر آنها و بدیها در میان ابناء بشر از خودشان برمی‌خیزد، از قوانین اساسی و حکومت‌های معیوب، از کبر و نخوت ستمکاران، و از ضعف کمابیش گریزناپذیر فرمانروایان و فرمانبرداران؛ پس این چه تقدیری بود که آدمی را به یوغ همنوعان خویش و به ارادهٔ جنون‌آمیز یا احمقانهٔ برادرانش محکوم کرد؟ بگذارید دوره‌های خوشبختی و بدبختی ملتها و شمار حکمرانان خوب و بد و خردمندبها و نابخردبها و روزگاران چیرگی عقل و احساسات را جمع بزنیم: با شگفتی می‌بینیم که عدد منفی چقدر عظیم است. بنگرید به خودکامگان آسیا و افریقا و حتی سراسر زمین: ببینید آن دیوسیرتان را بر تخت امپراتوری روم که جهان قرن‌ها زیر فرمانشان نالید؛ نگاه کنید به مصیبت‌ها و جنگ‌ها و ستمگریها و آشوبهایی که روی داد و نشانهٔ آن واقعه بود. کسی مانند پروتوس^۱ سرنگون می‌شود و کسی مانند آنتونی^۲ به پیروزی می‌رسد؛ کسی مانند گرمانیکوس^۳ می‌میرد و کسانی مانند تی‌بریوس و کالیگولا و نرون پادشاهی می‌کنند؛ آریستیدس^۴ رانده می‌شود، کنفوسیوس به آوارگی می‌افتد،

۱. Brutus (۸۵ تا ۴۲ ق م). سیاستمدار رومی که سرکردهٔ دمیسه‌گران برای قتل یولیوس قيصر بود و پس از مرگ او، از لشکریان متحد آنتونی و اکتاویوس شکست خورد و خودکشی کرد. هواخواه حکومت جمهوری در برابر امپراتوری بود. (مترجم)
۲. Anthony (مارکوس آنتونیوس: ۸۳ تا ۳۰ ق م). خطیب و سردار رومی و از یاران نزدیک یولیوس قيصر که برونوس و جمهوریخواهان را به اتفاق اکتاویوس شکست داد و سبب نابودی جمهوری روم و تأسیس امپراتوری شد. ماجرای عشق او و کلئوپاتر ملکهٔ مصر مشهور است. (مترجم)
۳. Germanicus (۱۵ ق م تا ۱۹ م). سردار رومی که به پیروزیهای بزرگ در جنگ دست یافت، و به علت حسادت تی‌بریوس امپراتور روم به فرمان او مسموم شد و به قتل رسید. (مترجم)
۴. Aristides (۵۳۰ تا ۴۶۸ ق م). سردار و دولتمرد آتنی، یکی از فرماندهان یونانی در ماراتون و سالامیس در نبرد با ایرانیان. به علت مخالفت با تمیستوکلس سیاستمدار آتنی، تبعید شد ولی بعد به او پیوست. (مترجم)

سقراط و فوکیون^۱ و سنکا^۲ به کام مرگ می‌روند. چاره‌ای جز اعتراف به این قضیه نیست که همه جا «آنچه هست، هست؛ آنچه ممکن است بشود، می‌شود؛ و آنچه مستعد تباهی است، به تباهی می‌رود»: اعترافی غم‌انگیز ولی بیانگر این واقعیت عام که همه‌جا در پهنه زمین، پیروزی از آن خوشونت‌گریان و خواهر همزادش مکر بدخیم است.»

بدین‌گونه است که آدمی پس از تجربه‌های به ظاهر فراوان تاریخی، شک می‌ورزد و باز هم شک می‌کند. این شکایت اندوهبار، در سطح امور ظاهراً به تأیید کلیه وقایع این دنیا نیز می‌رسد. من بسیاری کسان را شناختم که پنداشته‌اند در آبهای اقیانوس پهناور تاریخ بشر همان خدایی را گم کرده‌اند که در زمین استوار دانش طبیعی در هر ساقه علف و هر ذره خاک به چشم دل دیده و با قلبی سرشار پرستیده‌اند. در پیشگاه مخلوقات زمینی، هر چیزی به نظر ایشان آکنده از قدرت مطلق و نیکی خیرخواهانه بود؛ اما در صحنه کردار انسانی، بعکس، هیچ چیزی غیر از سوداها و شهوت‌های ستیزه‌جو و قدرتهای خشن و فنون ویرانگر یا نیت‌های خیر زودگذر به چشمشان نمی‌خورد. چنین کسان تاریخ را تار عنکبوتی در گوشه‌ای از قصر سست بنیاد دنیا می‌دانند که در تارهای پیچ در پیچ آن، نشانه‌های غضب و غارت فراوان نمایان است، اما در مرکز تیره و غم‌انگیزش هیچ کجا از عنکبوتی که آن تارها را تنیده است، اثری نیست.

ولی اگر در طبیعت خدایی باشد، در تاریخ نیز هست، زیرا انسان نیز بخشی از آفرینش است و حتی در عنان گسیخته‌ترین افراطها و شوریدگیها نیز باید از قوانینی پیروی کند به همان زیبایی و برتری قوانینی که اجرام آسمانی به متابعت از آنها به حرکت درمی‌آیند. من اعتقاد راسخ دارم که آدمی بر دانستن تواناست، و سرنوشت وی کسب دانش از هر چیزی است که باید بداند. از این‌رو، اکنون با گامهای آزاد و استوار از صحنه‌های آشوبزده‌ای که تاکنون در آنها سیر می‌کردیم بیرون می‌آیم تا به بررسی قوانین زیبا و والای طبیعت بپردازم که حاکم بر آن صحنه‌ها بوده‌اند.

*

انسانیت غایت سرشت انسانی است، و خداوند با عطف نظر به این غایت، سرنوشت آدمیان را به دست خودشان سپرده است.

هر چیزی که صرفاً ابزار مرده‌ای نباشد، ناگزیر غایت خویش را دربر دارد. اگر ما بدین منظور

۱. Phocion (۴۰۲ تا ۳۱۷ ق م). سردار و سیاستمدار آتنی که پس از مرگ اسکندر، طرفداران دموکراسی در آتن

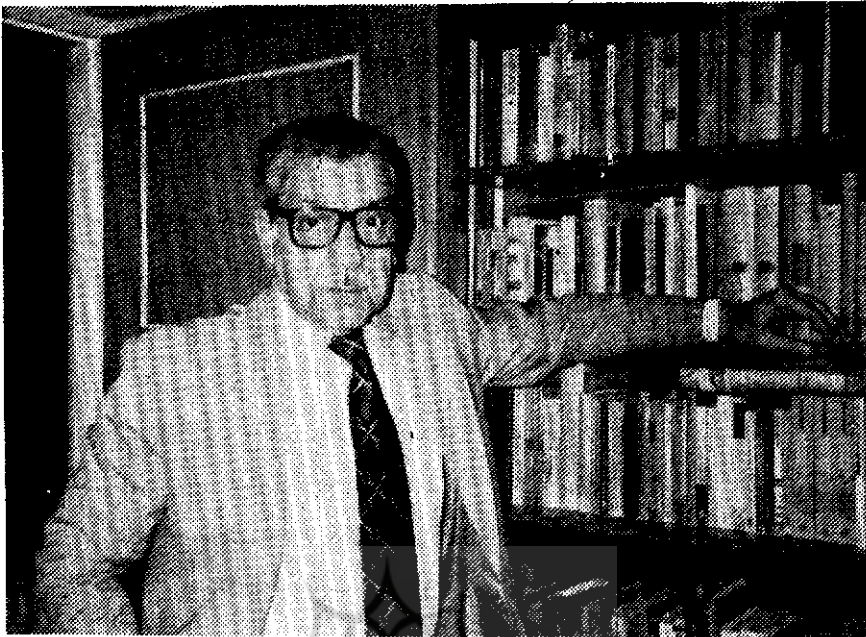
اتهامات دروغ به او زدند و اعدامش کردند. (مترجم)

۲. Seneca (۴ ق م تا ۶۵ م). سیاستمدار و فیلسوف رومی. نخست معلم و سپس مشاور نرون امپراتور روم بود،

ولی بعد امپراتور با او مخالف شد، و سنکا به دستور او خودکشی کرد. (مترجم)

آفریده شده بودیم که با کوشش بی‌فایده، جاودانه برای رسیدن به نقطهٔ کمالی تلاش کنیم که بیرون از خود ما بود، مانند عقربهٔ قطب‌نما که به سوی شمال می‌گردد، هرگز بدان نمی‌رسیدیم، در آن صورت می‌بایست نه تنها بر خویشتن به مثابهٔ ماشین‌هایی کور، بلکه به موجودی نیز که ما را به چنین شکنجه‌ای پایان‌ناپذیر محکوم کرده بود و به قصد بر پا کردن چنین نمایشی خباثت‌آمیز و اهریمنی به ما شکل داده بود، به دیدهٔ ترحم و رقت می‌نگریستیم. به فرض هم که در مقام تبرئه او می‌گفتیم به هر حال با این کوشش‌های بیهوده‌ای که هرگز به هدف نمی‌انجامد، باز خیری رسیده و سرشت ما در فعالیت دائم حفظ شده است، از اذعان به این معنا‌گزیری نمی‌بود که موجودی که می‌بایست تبرئه شود، موجودی دور از کمال و درنده‌خوی است، زیرا در فعالیتی که هیچ‌گاه به مقصود نرسد هیچ خیری متصور نیست، و او که به نیت ناشایست، چنین رویایی پیش چشم ما گذاشته است، بناچار، خواه از ضعف و خواه از بدسرشتی، ما را فریب داده است. ولی خوشبختانه طبیعت امور به هیچ روی چنین نظریه‌ای به ما نمی‌آموزد. اگر آدمیزادگان را بر وفق شناختمان از ایشان و مطابق قوانین حاکم بر ذاتشان بسنجیم، هیچ چیزی در انسان بالاتر از انسانیت نمی‌بینیم، زیرا حتی هنگامی که به فرشتگان یا ایزدان می‌اندیشیم، آنها را انسان‌هایی آرمانی و برتر تصور می‌کنیم.

دیدیم که سرشت ما به وضوح با توجه به این هدف و غایت سامان یافته است. حواس و غریزه‌های لطیف‌تر ما، عقل و آزادی ما، سلامت شکننده ولی با دوام ما، زبان و هنر و دین ما، جملگی از برای همان غایت به ما ارزانی شده‌اند. در همهٔ دولت‌ها و در تمام جوامع، آدمی هیچ چیزی مطمح نظر نداشته و نتوانسته به هیچ هدفی چشم بدوزد بجز انسانیت، صرف‌نظر از هر تصویری که از آن در سر داشته است. به خاطر آن هدف، طبیعت ترتیبی برای غریزهٔ جنسی و دوره‌های مختلف زندگی معین کرده است تا ایام کودکی به درازا بکشد و ما از راه آموزش و پرورش، نوعی انسانیت بیاموزیم. به جهت آن هدف، اینهمه شیوه‌های مختلف زندگی در سراسر جهان استقرار یافته و شکل‌های گوناگون جامعه به میدان آورده شده است. انسان، اعم از نخجیرگر و ماهیگیر و چوپان و کشاورز و شهروند، در هر کشوری آموخته که چگونه غذاها را بشناسد و برای خود و خانواده‌اش خانه بسازد، و بداند چه پوشاک و زیوری به هر یک از دو جنس اختصاص دهد و در تدبیر منزل چطور عمل کند. او قوانین گوناگون و شکل‌های مختلف حکومت ابداع کرد، همه بدین هدف که هر کسی امکان بیاید قوای خویش را به کار اندازد و به طرز خوشایندتر و بدون مزاحمت از سوی دیگران، از زندگی تمتع بجوید. بدین منظور امنیت مال و مالکیت تضمین شد، و کار و کوشش و هنر و صنعت و بازرگانی و وسعت مراودات میان افراد سهولت بیشتری پیدا کرده؛ مجازات‌هایی برای بزهکاران و پاداش‌هایی برای شایستگان تدبیر گشت؛



○ دکتر عزت‌الله فولادوند

و در زندگی خصوصی و اجتماعی و حتی در ادیان، کردار اعضای طبقات مختلف تحت ضوابط اخلاقی قرار گرفت. در تعقیب آن مقصود، جنگها در گرفت و عهدنامه‌ها به امضا رسید، و به تدریج قسمی حقوق بین‌الملل و قانون جنگ، و میثاقهای گوناگون ناظر بر میهمان‌نوازی و داد و ستد تنظیم و تدوین شد، تا آدمی حتی بیرون از مرزهای کشور خویش نیز با رأفت و احترام روبرو شود. بنابراین، از هر کار خوبی که به نظر برسد در تاریخ انجام یافته انسانیت سود برده است، و هر اقدام ناشی از نادانی و شرارت و شناعت که صورت گرفته مخالف انسانیت بوده است. انسان در هیچ‌یک از نهادهایی که در این دنیا بر پا داشته، قادر به تصور هیچ هدفی نبوده است مگر آنچه در خودش - در همه طبایع بشری، اعم از سست و نیرومند و پست و والا - نهفته بوده و از جانب خداوند به وی عطا شده است. سرشت آدمی و تاریخ بشر روشنترین دلیل بر این است که در سراسر عالم مخلوق ما به هیچ‌چیز شناخت پیدا نکرده‌ایم مگر به انگیزه‌ای که بینیم چیست و چه کمکی به پیشبرد هدف آدمی در این جهان می‌کند.

اکنون باز گردیم و نگاهی به زمینه‌هایی بیفکنیم که در آنها سیر می‌کردیم. از چین تا روم، در همه تأسیسات مدنی و در تمام انواع حکومت و در کلیه اختراعات شایسته‌کاربری در جنگ و صلح و حتی در جمیع تقصیرها و وحشیگریهای ملل و اقوام، همه‌جا به این قانون گرانقدر طبیعت برمی‌خوریم که باید گذاشت انسان، انسان باشد، و باید به او اجازه داد وضع و حال

خویش را همان‌گونه شکل بدهد که خود صواب می‌بیند. ملتها و اقوام به همین منظور سرزمینها را تصاحب کردند و به بهترین طرز ممکن در آنها جایگیر شدند. در هر جای دنیا و در هر امری - اعم از اینکه مربوط به زنان باشد یا مربوط به دولت یا بردگان یا پوشاک یا مسکن یا سرگرمی و تفریح یا علم و هنر - هر چیزی آنگونه ساخته شده که، به تصور انسان، ممکن بوده برای خیر خود او یا خیر عموم ساخته شود. همه‌جا برمی‌خوریم به اینکه نوع بشر به محض تشخیص انسانیت، حقی برای خود قائل شده و اعمال کرده است که خود را به صورت انسانی شکل دهد. اگر مرتکب خطا شده یا در نیمه راه در سنتهای موروثی توقف کرده، به عواقب اشتباهات خویش گرفتار آمده و کفاره تقصیرها را داده است. خداوند نیز دست او را با قیود زمان و مکان و محدودیت قوای ذاتی اش بیشتر بسته است. هرگاه خطایی از آدمیان سر زده است، خدا ایشان را نجات داده، اما نه با معجزات، بلکه بدین وسیله که گذاشته آثار آن خطاها به وجود بیاید تا انسان بهتر آنها را بشناسد و متنبه گردد.

این قانون طبیعت به لحاظ سادگی و عدم تناقض و پیامدهای وافر برای نوع بشر، از آنچه شایسته خداوند است، کمتر نیست. اگر نیت بر این بود که آدمی آنچه باشد که هست، و بشود هر آنچه می‌توانست بشود، او می‌بایست قسمی خودانگیختگی در سرشت خویش حفظ کند و گرداگرد خود دایره‌ای برای آزادی عمل داشته باشد و معجزات فوق‌طبیعی مزاحم وی نگردد. همه جمادات و کلیه انواع جاندارانی که فقط غریزه راهنمای آنهاست، از زمان خلقت تاکنون همان بوده‌اند که هستند. اما ذات باری انسان را خداوند روی زمین قرار داد و اصل خودکاری را در وی به ودیعه نهاد، و به وسیله نیازهای طبیعی برونی و درونی او، آن اصل را از آغاز به حرکت درآورد. انسان بدون آموختن چگونگی استفاده از عقل، قادر به زندگی و تأمین حوائج خویش نبود؛ اما همینکه شروع به استفاده از عقل کرد، در به روی هزاران خطا و اشتباه باز شد، منتها در همان حال - و شاید حتی به واسطه آن خطاها و اشتباهها - راه برای کاربرد بهتر عقل نیز هموار گشت. هر چه او زودتر به خطاهای خود پی می‌برد، همت و سرعت بیشتری در اصلاح آنها به خرج می‌داد؛ و هر چه پیشتر می‌رفت، انسانیت در وی بیشتر شکل می‌گرفت؛ زیرا به هر حال گزیری از شکل گرفتن انسانیت نیست، وگرنه آدمی باید قرنهای پیاپی زیر بار اشتباهاتش ناله سر دهد.

همچنین می‌بینیم که طبیعت برای برقرار ساختن آن قانون، تا جایی که زیستگاه بشر اجازه می‌داده، عرصه را فراخ گرفته است، بدین معنا که تا حدی که می‌شده آدمیزاد را تابع تشکلهای گوناگون کرد، به انسانها در گروههای مختلف تشکل بخشیده است. سیاهپوست را نزدیک میمون آدم‌نما قرار داده، و نزد همه مردمان از هر عصری، از عقل حبشی گرفته تا ظریفترین قوه فهم،

مسأله بزرگ انسانیت را برای یافتن راه حل، مطرح ساخته است. هیچ قومی روی زمین از آنگونه ضروریات زندگی محروم نیست که به انگیزه نیاز و به راهنمایی غریزه بتوان به آنها دست یافت؛ اما برای تلطیف وضع انسان، شرایط اقلیمی ملایمتر و مطبوعتر باید نژادی ظریفتر و داناتر به بار آورد. نهایت اینکه چون هر زیبایی و نظم کاملی در حد میانی بین افراط و تفریط قرار می‌گیرد، زیباترین صورت عقل و انسانیت نیز باید در منطقه معتدل میانی جایی برای خود باز کند، کما اینکه می‌بینیم، به موجب قانون طبیعی اینگونه تناسب، چنین جاهایی نیز بوفور باز کرده است. شاید هیچ ملت آسیایی از آنگونه سستی و کاهلی بری نیست که سبب می‌شود مردم زودتر از موقع به نهادهایی که داشته‌اند قناعت کنند، و شکل‌گیریهای موروثی را مقدس و دگرگونی‌ناپذیر بدانند. با اینهمه، هنگامی که پهنه عظیم آن قاره را توأم با شرایط آسیایبها به ویژه در آن سوی کوهها در نظر می‌گیریم، باید عذرشان را بپذیریم. نخستین کوششهایشان برای پیشبرد انسانیت، با توجه به قدمت آن مساعی و زمان و مکان، رویهمرفته در خور ستایش است. به همین وجه، نمی‌توان از قدردانی از اقوام فعالتر کرانه‌های مدیترانه به دلیل پیشرفتهایشان خودداری کرد. آنان بودند که یوغ استبداد شکلهای کهن حکومت و سنت را از گردن برداشتند، و در زمینه قانون بزرگ و خوب سرنوشت انسان، برای دیگران سرمشق شدند، و نشان دادند که هر چه یک ملت یا حتی کل یک نژاد با اعتقاد راسخ به خاطر خیر خود اراده کند و با همت و نیرو به تعقیب آن برخیزد، طبیعت نیز که هدف آدمی را بهترین شکل انسانیت قرار داده، نه حکومت استبدادی و سنت، خواست ایشان را برآورده خواهد ساخت.

اصل بنیادین این قانون ایزدی طبیعت به طرزی شگفت ما را پذیرای ظهور نوع انسان در سراسر کره زمین و بروز تنوع در آن در دوره‌های مختلف کرده است. به هر کجا که نظر کنیم، می‌بینیم آدمی خود را به مرتبه‌ای رسانده که توان و استعداد آن را داشته، و دارای این قدرت و اراده بوده که آنگونه بشود که هست. اگر به وضع خویش قناعت کرده، یا وسایل بهبود در پهنه زمان هنوز در دسترس نبوده است، قرن‌ها همان‌جا که بوده توقف کرده و چیزی بیشتر از آن نشده است. ولی اگر ابزارهایی را که خداوند به او داده به کار گرفته، و از فهم و قدرت و فرصتهایی که جریانهای مساعد در اختیارش گذاشته به خوبی استفاده کرده باشد، به یاری هنر و صنعت به مراتب بالاتر دست یافته و به برکت شجاعت به بهکرد خویش موفق شده است. اگر چنین نکرده، سستی و کاهلی وی گواه بر آن است که هنوز از نگون‌بختی خویش آگاه نیست، زیرا احساس ظلم وقتی که با هوشمندی و نیرو همراه باشد، ناگزیر قدرتی رهایی‌بخش می‌شود. فی‌المثل، گردن نهادن درازمدت به استبداد به هیچ‌وجه در نتیجه نیروی چیره‌گر مستبدان به وجود نیامد؛ تنها چیزی که آن را بر پای داشت، ضعف و اعتماد فرمانبرداران و کاهلی صبورانه آنان بود. زیرا باید

تصدیق کرد که تحمل با صبر و شکیبایی آسانتر از همت گماشتن به اصلاح خویش با شدت و جدیت است، و به همین دلیل بسیاری از ملتها از اعمال حقی که خداوند در ضمن موهبت عقل به آنها عطا کرده است، خودداری ورزیده‌اند.

با اینهمه، عموماً شک نیست که آنچه هنوز روی زمین پدید نیامده است، سرانجام در دوره‌ای در آینده پدیدار خواهد شد، زیرا هیچ دستوری سدره حقوق بشر نیست، و قدرتهایی که خداوند در آدمی به ودیعه نهاده، نازدودنی است. به شگفت می‌آییم که یونانیان و رومیان فقط در ظرف چند قرن چقدر در وصول به مقاصدشان پیش رفتند، زیراگرچه هدف تلاشهایشان همواره بیغش و بی‌شائبه نبود، اما توان خویش را برای وصول به آن به اثبات رساندند. تصویر آنان در تاریخ می‌درخشد و هر کسی را که شباهتی به ایشان داشته باشد، هر قدر که بخت یاری کند، به تلاشی مشابه یا بیشتر برمی‌انگیزد. از این نظر، کل تاریخ اقوام و ملل مدرسه‌ای برای ماست تا در آن یاد بگیریم از چه مسیری به هدف زیبای انسانیت و لیاقت برسیم. آن همه ملتهای نامدار کهن به هدفهایی پست‌تر رسیدند، پس چرا ما در تعقیب هدفی پاک‌تر و والاتر کامیاب نشویم؟ آنها نیز مانند ما انسان بودند، و دیگران را به انسانیت به بهترین وجه آن دعوت می‌کردند. آن دعوت خطاب به ما بر وفق شرایط روزگار و شناخت ما و تکالیف ماست. آنچه ایشان توانستند بدون معجزه بکنند، ما نیز می‌توانیم و باید بکنیم. خداوند فقط از راه کوشش ما و فهم ما و قوای خود ما به ما یاری می‌رساند. هنگامی که او زمین و همه ساکنان عاری از عقل را در آن آفرید، انسان را نیز ساخت و به وی گفت: «تو به صورت من باش، خداوندگار زوی زمین باش، فرمان‌بران و تمشیت ده. هر چیز برتر و والایی را که سرشتت اجازه پدید آوردن آن را داد، پدید آور: من با معجزه تو را مدد نخواهم کرد، زیرا سرنوشتت را در دست خودت قرار داده‌ام؛ اما همه قوانین طبیعی مقدس و جاوید من مددکار تو خواهند بود.»